



گفت‌وگویی «جوان» با مسئول گروه جهادی رضویان خراسان جنوبی درباره فعالیت‌های جهادی در جنگ رمضان

کار فرهنگی موشک می‌شود در قلب دشمنان!

بعد از یک روز سخت و پرکار با وجدان راحت می‌گویم تمام کاری را که از دستم برآمد، انجام دادم

زهرآچیزی

تجمعات شش‌شنبه مردم در خیابان حالاد دیگر برایمان به یک حرکت آیینی تبدیل شده است که باید هر شب به جا بیآوریم. آیینی که هر کسی برای بهتر به جا آوردن آن تلاش می‌کند. در این میان گروه‌های جهادی مختلفی در سراسر کشور تشکیل شده‌اند که کارشان تلاش برای هر چه باشکوه‌تر برگزار کردن تجمعات شش‌شنبه مردمی است. موب‌هایی که در میدان و محل تجمعات برقرار می‌شود و هر موبی محفل کوچکی برای جهادگرانی است که می‌خواهند برای وطن و صدشان را بگذارند؛ یکی جای و شربت صلواتی دست مردم می‌دهد و یکی دیگر هم با کارهای فرهنگی‌اش می‌کوشد تا این بزم‌های شبانه را گرم نگه دارد. سیمای محمدی، مسئول گروه جهادی رضویان خراسان جنوبی (شهرستان بیرجند)، از جمله جهادگرانی است که سال‌ها تجربه کار جهادی در حوزه فرهنگی را دارد و حالا در جنگ رمضان این تجربه‌ها به کارش آمده است. موبی که او به همراه همسر و خانواده اداره‌اش می‌کند، موبی فرهنگی است و هدف اصلی‌اش را جذب کودکان قرار داده است. پای صحبت‌های این بانوی جهادگر نشستیم تا ببینیم چگونه با ایده‌های فرهنگی تجمعات شبانه را پر شورتر می‌کند.

خانم محمدی در رابطه با فعالیت‌هایتان به خصوص در ایام جنگ رمضان برایمان بگویند؛ اینکه اصلاً فعالیت گروه جهادی شما از کی شروع شده و چه کارهایی می‌کنید؟

من تجربه حضور در اردوهای جهادی را از دوران کارشناسی دارم. در آن دوره، در اردوهای پانزده روزه و دو هفته‌ای در روستاهای مرزی شرکت داشتم. طی دو سال گذشته نیز به همراه همسرم در یک قرارگاه جهادی فعالیت می‌کردیم؛ به طوری که هر یک از ما مسئولیت یک کار گروه را بر عهده داشتیم. وظایف این جانب معطوف به امور فرهنگی و فعالیت همسرم در حوزه اقدامات عمرانی بود.

روزی که جنگ آغاز شد، من مشغول تدریس در دانشگاه بودم. کلاس به صورت مجازی برگزار می‌شد. پس از پایان تدریس و پیگیری اخبار، متوجه شدم منطقه تحت تأثیر همان حوالی میناب بوده است.

در ادامه، تماس‌های متعددی از سوی خانواده‌ها درباره حضور یا عدم حضور فرزندانمان در مدرسه در شیفث ظهر صورت گرفت. همسر نگران بود. با این حال، چون چیزی اعلام نکرده بودند، دخترم را به مدرسه فرستادم و خود نیز همراهش رفتم.

در مدرسه، با توجه به وضعیت روحی نامطلوب مادران و الهت‌ها ایجاد شده، نتوانستم بی تفاوت بمانم. رفتم سر صف، میکروفن را برداشتم و کلی با بچه‌ها شاعر دادم. بعد مدرسه را تعطیل کردند، اما ما با هماهنگی یکی از بانوان مسجد که سمت فرماندهی بسیج را داشت، نیمکت‌های مدرسه را به بیرون منتقل کردیم و در مقابل مسجد محله، تئاتر خیابانی درباره بچه‌های مدرسه میناب اجرا کردیم. دخترم که دانش آموز کلاس سوم است، دوستان خود را برای مشارکت در این

برنامه هماهنگ کرد و این تئاتر به صورت نمادین و خیابانی برگزار شد. همچنین گروه‌های سرودی برای اجرا در مقابل مسجد هماهنگ کردیم که بلافاصله حاضر شدند و تا پیش از آذان مغرب به اجرای برنامه پرداختند.

هنگام آذان مغرب، خانم‌های محل خودشان آمدند، حلوا آماده کرده بودند. بعضی‌ها هم خرما آوردند. از نمازگزاران پذیرایی شد.

شما پیشتر در حوزه فعالیت‌های فرهنگی فعال بودید. چه کارهایی می‌کردید تا مردم روحیه پیدا کنند و در تجمعات خیابانی به شکل گسترده‌تری شرکت کنند؟

ما سعی کردیم با کمک نمادها به مردم روحیه بدهیم و فرهنگ‌سازی کنیم، مثلاً ساختن ماکت.

بعد این موشک‌ها را بردیم محل اجتماع و مردم خیلی استقبال کردند. انتهای موشک‌ها را کپسول گذاشته بودیم و از پایین روشن می‌شد. نمای خیلی جذابی داشت. در کنار آن سخنرانی هم داشتم و برای مردم روایت می‌کردیم که تک‌تک قدم‌های شما، نفس‌های شما، شعارهای شما، همه اینها در این میدان‌ها، موشکی می‌شود به قلب دشمنان‌تان.

شب‌های بعد سعی کردیم یک سری چیزهای دیگر هم به آن اضافه کنیم.

آن شب و روزهایی که به‌په‌داسی اف و ۱۷ را توانستیم شکار کنیم، اولین پهپادی که شکار شد، من گفتم بیایم و ماکت پهپاد بسازیم. پهپاد خیلی بزرگی با ابعاد خیلی بزرگ ساختم که به اندازه سه تا موشک بود.

من فکر می‌کنم تک‌تک این نمادها قلب‌هایی بود که جوان‌ها را خیلی جذب می‌کرد.

در رابطه با آن نمایش بچه‌های میناب، ستار بچه بود؟

بچه‌های میناب اولش که به صورت سلامت آمدند، انگار کلاسی که انفجار در آن رخ داده را به تصویر کشیدیم. میز و نیمکت‌های شکسته و اینها را آوردیم و روی صورت بچه‌ها گرم می‌کردیم. همه افتاده بودند. کتاب‌ها آتش گرفته بود.

ما در واقع نمایی از آن کلاس جنگ‌زده را نشان دادیم؛ کلاسی که امریکا و رژیم صهیونیستی بمباران کردند و ما آمدیم بچه‌ها را در دل آن آتش به تصویر کشیدیم.

بعدش به چهل شهیدا که نزدیک شدید، نمایشگاه‌مان خیلی گسترده‌تر شد. نمادهای بیشتری آوردیم. دقیقاً همان تئاتر شهدای میناب را اجرا کردیم.

محل اجرای این نمایش و برنامه‌ها کجا بود؟

میدان اجتماعات شهید رئیسی، یکی از بزرگ‌ترین محل‌های اجتماع شهری بود.

اشاره داشتید که در تجمعات رجز خوانی هم داشتید. متن‌ها را چه کسی می‌نوشت؟

خانم سحر امامی آن روزها خیلی رجز خوانی داشتند. من عین همان‌ها را ضبط می‌کردم و بعد می‌امدم می‌خواندم. این برای شب‌های اول بود. شب‌های بعد، یک سری هدایایی برای بچه‌هایی که بیابند و رجز خوانی کنند در نظر می‌گرفتم. پسر بچه‌ها و دختر بچه‌ها می‌آمدند این شعرهای شاخص را که مثلاً آقای طاهری و سایر مداحان می‌خوانند، اجرا می‌کردند.

از سوی دیگر کم‌کم نمادها گسترش پیدا کرد. مثلاً «جزیره اُستین» را آمدیم در قالب یک عنکبوت سیاه بزرگ طراحی کردیم و یک تار خیلی بزرگی گذاشتیم و تصاویر سردمداران دنیا که در آن پرونده نقش داشتند و ادعای صلح و آزادی و حقوق بشر دارند، را دور تاورش

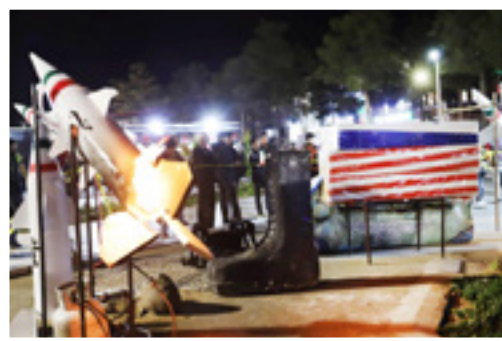
گذاشتیم. بعد روایت کردیم. هم نمایشگاه بود، هم روایتگری داشت. روایت می‌کردیم برای مردم که «ببینید، شما باید دشمنان را بشناسید. آن کسی که به شما حمله کرده، چنین اشخاصی هستند و خود دادگاه امریکا خودش دارد می‌گوید، ما که نمی‌گوییم... می‌گوید ترامپ اگر جنگی را علیه ایران راه انداخته، فقط و فقط برای این است که سروش بگذارد بر پرونده خودش. در جزیره اُستین.»

واکنش مردم چطور بود؟ آیا باز خورد منفی هم داشتید؟ و چطور سعی می‌کردید برنامه‌ریزی کنید برای آن باز خورد منفی که جذباتان می‌کند؟

مردم بسیار بسیار استقبال می‌کردند، چون از فاصله چند متری هم دیده می‌شد. همه می‌آمدند ببینند چیست. همین باعث می‌شد جلب توجه شود، تجمعات گسترده‌تر و شلوغ‌تر نشود. بعد مثلاً یک چیزی مثل عنکبوت، همه می‌گفتند: «این چیست؟» و عنکبوت به این بزرگی را چرا درست کرده‌اید؟

وقتی این چالش ذهنی برایشان ایجاد می‌شود، پاسخی که دریافت می‌کنید برای همیشه توی ذهنتان می‌ماند. علی‌الخصوص تصویرسازی‌ها برای بچه‌ها خیلی نقش دارد. هیچ وقت از یادشان نمی‌رود. الان دیگر نمی‌گویند «خانوم، عنکبوت چرا نمی‌آید؟» می‌گویند «جزیره اُستین» را چرا نمی‌آوری.

بعد یک سری موش‌هایی آماده کردیم، موش‌های کوچکی را کوکی می‌کردیم، موش‌ها تکان تکان می‌خوردند. بچه‌ها خیلی برایشان جذاب بود. این موش‌ها راه می‌رفتند. می‌گفتند: «بچه‌ها، اینها چیست؟» می‌گفتند: «موش.» می‌گفتند: «اینها اسرائیل است.» از این به بعد این نماد، نماد اسرائیل است. برای مردم و برای والدین‌شان روایت



می‌کردیم که چرا در دنیا اسرائیل را می‌گویند موش، چون که غارت می‌کند، بدون اجازه وارد خانه می‌شود، وقتی هم می‌زنی‌اش خودش را به موش مردمگی می‌زند، به ما حمله می‌کند بعد می‌گفتیم: «ببینید مثلاً سازمان ملل حتی لحظات اول محکوم نکرد جنایت مدرسه میناب را.» شب بعد باز آنجا یک رجز خوانی خطاب به سازمان ملل گفته می‌شد. ما از شب‌های بعد ترش آمدیم یک تابوت درست کردیم، نماد امریکا و اسرائیل. در دامنه آن، تصاویر کسانی که از روی ساقط کردن این نظام را داشتند از اول انقلاب تا مثلاً روح‌الله زم، مثل عبدالملک ریگی، مثل صدام، تصاویرشان را گذاشته بودیم. خوب، اینها خیلی‌ها می‌پرسیدند: «این چیست؟» «این چیست؟» «اینها را بهشان می‌گفتیم. یک کاری که کرده بودیم این بود که تصویر محمدرضا شاه پهلوی را هم گذاشتیم. یک جوانی آمد و به این کار معترض بود و من با او صحبت کردم و برای ادعایش از او سند خواستم.

گاهی همسرم با من بحث می‌کرد، می‌گفت: «خانم، برای چی تو با جوان‌ها دهن به دهن...» دهن به دهن نیست. کار ما تبیین است. ما موبک جهادی تبیینی هستیم حالا در قالب نمایش، تئاتر، مجسمه، هر چیزی. ما کارمان این است که تبیین کنیم. می‌گفتم من بلد چه جووری با آنها کار کنم.

در خلال همین بحث‌ها و صحبت‌ها بود که این جوان جذب شد و بعد ترا خودش می‌آمد به موبک ما و در انجام کارها کمک می‌کرد.

اشاره داشتید که کارهای جهادی را با همراهی همسر تان انجام می‌دهید. آیا همسرتان یا فرزندان‌تان هیچ وقت به اینکه شما وقت زیادی برای کار جهادی می‌گذارید، معترض نبوده‌اند؟

من یک دختر ۹ ساله و یک دختر چهار ساله دارم. اینقدر این بچه‌ها من علاقه و شوق دارند که باور تان نمی‌شود. همسرم هم که خودش همراهم است و یک جوهرایی خانوادگی موبک را می‌چرخانیم.

آیا فعالیت‌های شما همچنان ادامه دارد؟ چه تغییراتی در فعالیت‌های فرهنگی خود داشته‌اید؟

از عید به این طرف که سال جدید شد، من گفتم دنیا، دنیای انیمیشن است و انیمیشن‌ها فوق‌العاده تأثیرگذارند، علی‌الخصوص در ذهن بچه‌ها که برای همیشه در تاریخ می‌ماند. هر چند که بزرگ‌ترها هم تأثیرات خاص خودشان را می‌گیرند.

پس ویدئو پروژکتور آوردیم و برای بچه‌ها انیمیشن پخش می‌کنیم. هر انیمه‌ای که پخش می‌شود، بچه‌ها می‌آیند تحلیل می‌کنند؛ یک نفر از دختر خانم‌ها، انیمیشن‌هایی را انتخاب می‌کنیم که بیشتر جنبه حماسی دارند.

انیمیشن‌هایی که همراه با شعرهای معروفی است که مثلاً آقای طاهری می‌خواند و شخصیت‌های مختلف... ولی اینها در قالب انیمیشن به صورت کارتون درآمده. بیشتر انیمیشن‌هایی که معروف هستند، انیمیشن‌هایی که بیشترین بازدید را در جهان خورده، آنها برای بچه‌ها پخش می‌شد.

در کنار پخش انیمیشن، از یک شخصیت جذاب برای سخنرانی دعوت می‌کنیم. مثلاً یک حاج آقای هست فوق‌العاده طرازانه صحبت می‌کند و یک شخصیت کم‌دی دارد. همین باعث شده جمعیت زیادی جذب موبک ما شود.

بچه‌ها می‌آیند پای انیمیشن می‌نشینند. بعد می‌ز و صندلی گذاشتیم، والدین می‌نشینند. بچه‌ها قابلی می‌شوند تا والدین ببینند و انیمیشن قابلی برای بچه‌ها... فوق‌العاده آنجا شلوغ می‌شود.

به برکت این جنگ و کارهای فرهنگی هم بچه‌های خود من و هم بچه‌هایی که هدف موبک ما هستند رشد کرده‌اند. به طوری مثال پریش همسرم گفت ما فردا شب نمی‌خواهیم به تجمع بیاییم چون سیستم صوتی مان به مشکل خورده و تا بخواهیم درستش کنیم طول می‌کشد.

دخترم از راه که آمد رفت به اتاقش و یک دل‌نوشته بسیار بسیار جذاب نوشته بود که من با خواندن آن حدود ۱۰ دقیقه فقط داشتیم گریه می‌کردم. نوشته بود که امشب دیگر کسی نیست که بیاید رجز بخواند، کسی نیست که بیاید انیمیشن ببیند. قسمت آخرش هم نوشته بود که چه زود داغ از دست دادن رهبر شهیدمان فراموش شده؛ چه دردی دارد دل رهبر جدید ما!

من اصلاً باورم نمی‌شد که یک دختر کلاس سومی بتواند متنی به این جذابی بنویسد. خوب اینها واقعا چیز کمی نیست.

چرا در فعالیت‌های فرهنگی تان روی بچه‌ها تمرکز کرده‌اید؟

بچه‌ها معصوم هستند. با دعا‌های اینها خیلی کارها می‌شود کرد. ما شب‌های جمعه برای بچه‌ها سفره پهن می‌کنیم.

سفره صلوات، سفره امام زمان و... فقط مختص بچه‌هاست، یعنی بچه‌ها دور سفره می‌نشینند.

به بچه‌ها می‌گویم صلوات بفرستید دعا کنید و خانواده‌ها روی صندلی نشسته‌اند. اکثر پذیرایی‌هایی هم که می‌کنیم مختص بچه‌هاست. خیلی از هدایایی که برای این بچه‌ها تهیه می‌شود را خود مردم می‌آورند.

من تا الان نشده که برای هدایای بچه‌ها من لنگ مانده باشم.

و کلام آخر...

این روزها همه به دنبال این هستند که سرمایه‌شان را چندبرابر کنند. کار ما هم نوعی سرمایه‌گذاری برای برکت میهن، هموطن، عمر و زندگی و جوانی خودمان است. در واقع یک تیر و چندین نشان!

آرامشی که بعد از یک روز سخت و پرکار با وجدان راحت می‌گوی تمام کاری که از دستم برآمد را انجام دادم. من از صبح زود تا آخر شب درگیر تدارکات موبک. اکثر شب‌ها ۱ و ۲ می‌رسیم خانه. خستگی با وجدان راحت معجون خوشمزای می‌شود.



ما سعی کردیم با کمک نمادها به مردم روحیه بدهیم و فرهنگ‌سازی کنیم، مثلاً ساختن ماکت. بعد این موشک‌ها را بردیم محل اجتماع و مردم خیلی استقبال کردند. انتهای موشک‌ها را کپسول گذاشته بودیم و از پایین روشن می‌شد. نمای خیلی جذابی داشت. در کنار آن سخنرانی هم داشتیم و برای مردم روایت می‌کردیم که تک‌تک قدم‌های شما، نفس‌های شما، شعارهای شما، همه اینها در این میدان‌ها، موشکی می‌شود به قلب دشمنان‌تان